



## تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه سی ام؛ یکشنبه ۱۳۹۱/۹/۱۲

### ۵. صحیحہ یونس بن عبدالرحمان:

الصَّغَارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ تَأْذَنُ لِي فِي السُّؤَالِ فَإِن لِي مَسَائِلَ قَالَ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ قَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ رَفِيقٌ كَانَ لَنَا بِمَكَّةَ فَرَحَلَّ عَنْهَا إِلَى مَنْزِلِهِ وَ رَحَلْنَا إِلَى مَنْزِلِنَا فَلَمَّا أَنْ صِرْنَا فِي الطَّرِيقِ أَصَبْنَا بَعْضَ مَتَاعِهِ مَعَنَا فَأَيُّ شَيْءٍ نَصْنَعُ بِهِ قَالَ: فَقَالَ: تَحْمِلُونَهُ حَتَّى تَحْمِلُوهُ إِلَى الْكُوفَةِ قَالَ: لَسْنَا نَعْرِفُهُ وَ لَا نَعْرِفُ بَلَدَهُ وَ لَا نَعْرِفُ كَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ: إِذَا كَانَ كَذَا فَبِعْهُ وَ تَصَدَّقْ بِثَمَنِهِ قَالَ لَهُ: عَلَيَّ مَنْ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: عَلَيَّ أَهْلُ الْوَلَايَةِ.<sup>۱</sup>

این روایت از لحاظ سند تمام است.

یونس بن عبدالرحمان می گوید از امام رضا عليه السلام سوال شد و من حاضر بودم و عرض کرد فدایتان شوم، آیا اجازه می سوال می دهید سؤال هایی بپرسم؟ فرمودند درباره ی هرچه دوست داری سؤال کن عرض کرد: فدایتان شوم! ما رفیقی در مکه داشتیم از آن جا به طرف منزلش حرکت کرد و ما هم به طرف منازلمان حرکت کردیم، در راه بعضی از متاع ایشان با متاع ما قاطی شده است، متاع ایشان را چه کنیم؟ فرمودند: آن را حمل می کنید تا به کوفه برسانید. عرض کرد او را نمی شناسیم و شهرش را هم نمی شناسیم و نمی دانیم چه کنیم؟ فرمودند: اگر این طور است آن را بفروش و با پولش صدقه بده، عرض کرد به چه کسی صدقه بدهم؟ فرمودند: بر کسی که

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۹۵.

اهل ولايت<sup>۱</sup> است.

این صحیحه از حیث مفهوم شرط در «إِذَا كَانَ كَذَا فَبِعُهُ وَ تَصَدَّقُ بِمَنْهِ» دلالت بر وجوب فحص از مالک می‌کند؛ زیرا مفهوم مخالف چنین است «اذا لم یکن کذا و تعرفونه او تعرفون بلده و تعرفون کیف تصنعون فلا تبعه» پس معلوم می‌شود با امکان شناخت یا شناخت بلد به گونه‌ای که فرد بداند کاری می‌شود انجام داد، نمی‌توان از رد مال به مالک صرف نظر کرد و با توجه به این که شرطیه در مقام تحدید است، جای مناقشه در مفهوم نیست.

تنها اشکالی که در این جا به نظر می‌رسد همان اشکال معلوم بودن مالک است، ولی با توجه به این که کسی که بلد او شناخته شده و امکان فحص از او هست، و طبق مفهوم روایت باید از او جستجو شود، لامحاله تفاوتی با مجهول المالک ندارد؛ زیرا در مورد لزوم فحص از مجهول المالک نیز مراد، مجهول المالک به تمام وجه نیست که هیچ عنوانی بر آن منطبق نشود، حتی مثل این که دانسته نشود از فلان منطقه است و بالجمله باید به گونه‌ای باشد که فحص از مالک آن عقلایی باشد.

#### ۶. روایات مربوط به باب لقطه که دستور به تعریف به سنه داده‌اند:

این روایات دال بر این است که فحص واجب است و بدون فحص نمی‌توان صدقه داد. صاحب وسائل<sup>۲</sup> این روایت را در باب دوم از ابواب کتاب اللقطه جمع آوری کرده که بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم:

#### - صحیح‌ه‌ی حلبی:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَاللَّقْطَةُ يَجِدُهَا الرَّجُلُ وَيَأْخُذُهَا قَالَ: يُعْرِفُهَا سَنَةً فَإِنْ  
جَاءَ لَهَا طَالِبٌ وَإِنَّمَا فَهِيَ كَسَبِيلِ مَالِهِ.<sup>۲</sup>

۱. در موارد زیادی تأکید شده صدقه باید بر اهل ولايت باشد. زکات واجب باید بر اهل ولايت باشد، این نوع زکات هم که از طرف صاحبس است باید بر اهل ولايت باشد.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۵، کتاب اللقطه، باب ۲، ح ۱، ص ۴۴۱ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۸۹.

متن کامل این روایت در تهذیب این چنین است:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي اللَّقْطَةِ يَجِدُهَا الرَّجُلُ الْفَقِيرُ أَوْ فِيهَا بَمَنْزِلَةِ الْغَنِيِّ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ اللَّقْطَةُ يَجِدُهَا الرَّجُلُ وَيَأْخُذُهَا قَالَ: يُعْرِفُهَا سَنَةً فَإِنْ جَاءَ لَهَا طَالِبٌ وَإِنَّمَا فَهِيَ كَسَبِيلِ مَالِهِ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ لِأَهْلِهِ لَا تَمْسُوهَا.

این روایت از لحاظ سند تمام است.

حلبی در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت در مورد لقطه‌ای که کسی آن را پیدا می‌کند و برمی‌دارد فرمودند: یک سال آن را تعریف می‌کند، پس اگر کسی دنبال آن آمد [باید به او تحویل دهد] و الا مثل مال خودش است.

#### - صحیح‌ه‌ی محمد بن مسلم:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ  
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ اللَّقْطَةِ قَالَ: لَا تَرْفَعُهَا فَإِنْ ابْتَلَيْتَ فَعَرَّفْهَا  
سَنَةً فَإِنْ جَاءَ طَالِبُهَا وَإِلَّا فَاجْعَلْهَا فِي عَرْضِ مَالِكَ يَجْرِي عَلَيْهَا مَا يَجْرِي عَلَى مَالِكَ إِلَى أَنْ  
يَجِيءَ طَالِبُ الْحَدِيثِ<sup>١</sup>.

محمد بن مسلم می‌گوید از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره‌ی لقطه سؤال کردم، فرمودند: آن را بردارید، ولی اگر مبتلا شده و برداشتی، یک سال آن را تعریف کن، اگر کسی دنبال آن آمد [به او بده] و الا در عرض اموال قرار بده، و مانند احکام اموال را دارد تا وقتی که کسی دنبال آن بیاید ...

روایت پنجم، دهم، یازدهم، دوازدهم [سیزدهم و چهاردهم] این باب بیان می‌کند باید یک سال تعریف کند و این جزء واضحات فقه است.

اشکالی که بر استدلال به روایات سابق ذکر شد، بر این روایات وارد نیست؛ چون مالک در لقطه مجهول است؛ زیرا اگر مالک معلوم باشد که دیگر تعریف لازم ندارد. بلکه ممکن است در جایی مالکش را بشناسد، ولی دسترسی به او نداشته باشد، ولی به آن دیگر [اصطلاحاً] لقطه گفته نمی‌شود و اگر هم گفته شود، لزوم تعریف سنه ندارد.

بنابراین این روایات دالّ بر وجوب فحص در ما نحن فیه می‌باشد.

#### نقد استدلال به روایات لقطه

اشکالی که بر استدلال به این روایات مبارکه وارد است - گرچه مربوط به مجهول المالک است - آن است که لقطه در شرع، احکام خاصی دارد و ما نمی‌توانیم احکام آن را الغاء خصوصیت کرده و به غیر لقطه

١. همان، ح ٣، ص ٤٤٢ و تهذیب الاحکام، ج ٦، ص ٣٩٠.

هم تسری دهیم. بنابراین تمسک به روایات لقطه برای اثبات مدعا ناتمام است.

### عدم فرق در وجوب فحص بین معلوم المالک و مجهول المالک

روایاتی که ذکر شد بیان کردیم بعضی موضوعش لقطه است که احکام خاصی دارد و نمی‌توان آن را به جای دیگر سرایت داد و بعضی مربوط به معلوم المالک است که بعضی گفته‌اند از آنجا که احتمال فرق با مجهول المالک داده می‌شود، نمی‌توان به آن روایات برای اثبات مدعا تمسک کرد.

ولی با دقت در مجموع روایات و مناسبات حکم و موضوع و موثقه‌ی هشام بن سالم - که در آن فحص الاعور فرض کرده بود پدر من اجیری داشته که دینی از او بر عهده‌ی ماست، ولی از دنیا رفته و وراثتی هم ندارد و اگر هم داشته باشد، مثل مجهول است، حضرت در این فرض فرمودند به دنبال وارثش باش - عرف تفاوتی نمی‌بیند بین آن مقدار معلوم بودن مالک [که وارث احتمالی آن اجیر می‌باشد] و صورتی که آن علامت خاص را ندارد و اصلاً مالک معلوم نیست، بلکه فقط این را می‌فهمد که مال غیر، محترم بوده و باید به مالک برگردانده شود و حتی باید فحص از مالک شود؛ چه آن مالک به نحو کلی معلوم باشد که مثلاً وارث احتمالی آن اجیر است و چه فقط در این حد که مالک آن مالی است که جائری از او غصب کرده است.

صحیح‌ی یونس نیز چنان که گذشت، بر چنین معنایی دلالت می‌کند و این قیاس نیست، بلکه عرف این مقدار علامت داشتن را دخیل در موضوع نمی‌بیند، کما این که در مورد عبارت «لرجل علی رجل دین» عرف خصوصیتی برای مرد نمی‌بیند، بلکه اگر زنی بر زن دیگر یا مردی بر زنی یا بالعکس دین داشته باشد، نیز همین حکم را دارد.

بله، اگر در جایی اصلاً هیچ نشانه‌ای از مالک نباشد، فحص معقول نیست؛ چون علم یا اطمینان وجود دارد که فحص هیچ اثری ندارد، در چنین جایی می‌گوییم فحص لازم نیست؛ زیرا وجوب فحص، وجوب تبعدی نیست - اگر وجوب تبعدی باشد فقط در باب لقطه است که آن هم جای تأمل دارد - که اگر اثری بر آن مترتب نباشد باز هم واجب باشد. ولی در مواردی که اثر احتمالی بر فحص مترتب بوده و فحص معقول باشد، این روایات کافی است در وجوب آن.

اما در مقابل گفته شده است روایاتی وجود دارد که به اطلاقها دال بر عدم وجوب فحص است، پس فحص واجب نیست. باید آن روایات را بررسی کنیم آیا به گونه‌ای است که قابل تقیید به این روایات

مذکور نباشد تا به آن اخذ کرده بگوئیم فحص واجب نیست یا این که قابل تقیید است که در نتیجه با وجود مقید، آن اطلاعات دیگر حجیتی ندارد.

## روایات دال بر عدم وجوب فحص

### ۱. روایت علی بن حمزة:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كِتَابِ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ لِي: اسْتَأْذِنْ لِي عَلِيُّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ فِي دِيوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ مَالًا كَثِيرًا وَأَعْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَوْ لَا أَنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا لَهُمْ مَنْ يَكْتُبُ وَيَجِبِي لَهُمُ الْفَيْءَ وَيَقَاتِلُ عَنْهُمْ وَيَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا وَ لَوْ تَرَكَهُمُ النَّاسُ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَجَدُوا شَيْئًا إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ قَالَ: فَقَالَ: الْفَتَى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَهَلْ لِي مَخْرَجٌ مِنْهُ؟ قَالَ: إِنْ قُلْتُ لَكَ تَفْعَلُ؟ قَالَ: أَفْعَلُ قَالَ لَهُ: فَأَخْرُجْ مِنْ جَمِيعِ مَا كَسَبْتَ فِي دِيوَانِهِمْ فَمَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ وَأَنَا أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ فَأَطْرَقَ الْفَتَى طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ لَهُ: لَقَدْ فَعَلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ: فَرَجَعَ الْفَتَى مَعَنَا إِلَى الْكُوفَةِ فَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى ثِيَابَهُ الَّتِي كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ قَالَ: فَقَسَمْتُ لَهُ قِسْمَةً وَاشْتَرَيْتُنَا لَهُ ثِيَابًا وَبَعَثْنَا إِلَيْهِ بِنَفَقَةٍ قَالَ: فَمَا أَتَى عَلَيْهِ إِلَّا أَشْهُرٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَرِضَ فَكُنَّا نَعُوذُ قَالَ: فَدَخَلْتُ يَوْمًا وَهُوَ فِي السُّوقِ قَالَ: فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ وَفِي لِي وَاللَّهِ صَاحِبِكَ قَالَ: ثُمَّ مَاتَ فَتَوَلَّيْنَا أَمْرَهُ فَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ وَفِيْنَا وَاللَّهِ لِي صَاحِبِكَ قَالَ: فَقُلْتُ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا وَاللَّهِ قَالَ لِي عِنْدَ مَوْتِهِ.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ نَحْوَهُ.<sup>۱</sup>

این روایت از لحاظ سند به خاطر ابراهیم بن اسحاق<sup>۲</sup> و علی بن ابی حمزه ی بطائنی کذاب ملعون،

۱. همان، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۷، ح ۱، ص ۱۹۹ و الکافی، ج ۵، ص ۱۰۶.

۲. رجال النجاشی، ص ۱۹:

إبراهیم بن إسحاق أبو إسحاق الأحمري النهاوندي كان ضعيفا في حديثه متهو ما ...

✓ الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص ۷:

إبراهیم بن إسحاق أبو إسحاق الأحمري النهاوندي، كان ضعيفا في حديثه متهما في دينه ...

ناتمام است.

علی بن ابی حمزه می گوید: دوستی داشتم که از کُتّاب و منشی‌های بنی امیه بود به من گفت از امام صادق علیه السلام اذن بگیر [خدمت حضرت برسیم] من هم اذن گرفتم و حضرت به او اذن دادند. وقتی که داخل شد سلام داد و نشست و عرض کرد: فدایتان شوم من در دیوان این قوم [بنی امیه] بودم و از دنیایشان اموال زیادی کسب کردم و از این که از کجا آمده و چگونه است چشم پوشیدم. امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر بنی امیه لعنة الله علیهم افرادی نمی یافتند که برای آنها کتابت کرده فیء جمع آوری کند و از جانب آنها بجنگد و در مجتمع آنها [یا نماز جماعت و جمعه‌ی آنان] حاضر شود [اگر افرادی مثل شما در دیوان آنها نبود] حق ما را نمی توانستند سلب کنند. اگر مردم آنها و آنچه در دست آنها بود را رها می کردند، آنان [بنی امیه] چیزی پیدا نمی کردند، مگر آنچه در دست خودشان بود [که با آن نمی توانستند با ما مقابله کنند]

ابو حمزه‌ی بطنانی می گوید: آن جوان [دوست من] عرض کرد فدایتان شوم! آیا راهی برای بیرون آمدن از آن دارم؟ حضرت به او فرمودند: آیا بگویم انجام می دهی؟ عرض کرد انجام می دهم. فرمودند: از هر آنچه در دیوان آنها کسب کرده‌ای خارج شو، آنچه را که مالکش را می شناسی، به مالکش رد کن و آنچه را که مالکش را نمی شناسی از طرف مالکش صدقه بده که در این صورت من بهشت را از طرف خدا برای تو تضمین می کنم! ابن ابی حمزه می گوید: آن جوان سرش را مدت زیادی پایین انداخت، سپس عرض کرد: فدایتان شوم انجام می دهم.

ابن ابی حمزه می گوید: آن جوان با ما به کوفه برگشت، هیچ چیز روی زمین نداشت، مگر این که از آن خارج شد، حتی لباسی که بر بدنش پوشیده بود. ابن ابی حمزه می گوید: برای او از دوستان چیزهایی جمع کردم و برای او لباسی خریدیم و نفقه‌ای برای او فرستادیم. چند ماهی نگذشته بود که مریض شد و ما عیادتش می کردیم. یک روز بر او وارد شدم در حال احتضار بود، چشمانش را باز کرد و به من گفت: ای علی! به خدا قسم صاحب [به عهدش] وفا کرد و سپس از دنیا رفت و [کفن و دفنش را] به عهده گرفتیم، تا این که روزی بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، همین که مرا دیدند فرمودند: ای علی! به خدا قسم برای رفیقت وفای عهد کردیم. عرض کردم: بله راست می گوید فدایتان شوم! به خدا قسم خودش این چنین موقع مرگش گفت!

شاهد، در این بخش روایت است که فرمودند «وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ»؛ هر که را نمی شناسی، از جانب او صدقه بده و نفرمودند که فحوص کن تا او را پیدا کنی. پس این روایت دلالت می کند اگر مالک مجهول بود، فحوص لازم نیست.

اولاً: مورد روایت، موردی بوده که نمی‌توانست فحص کند؛ زیرا خلاف تقیه بوده؛ چون لازمه‌ی فحص این بود که همه جا اعلام کند و در زمان امام صادق علیه السلام گرچه اواخر دولت بنی امیه بوده، ولی به هر حال باز هم اعلام مشکل بوده و خلاف تقیه بوده است.

ثانیاً: این روایت مطلق بوده و با روایاتی که بیان فرمود «اطلبه» قابل تقیید می‌باشد.

### - صحیح‌ه‌ی محمد بن مسلم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ تَرَكَ غُلَامًا لَهُ فِي كَرَمٍ لَهُ يَبِيعُهُ عِنْبًا أَوْ عَصِيرًا فَأَنْطَلَقَ الْغُلَامُ فَعَصَرَ خَمْرًا ثُمَّ بَاعَهُ قَالَ: لَا يَصْلُحُ ثَمَنُهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ ثَقِيفٍ أَهْدَى إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله رَاوِيَيْنِ مِنْ خَمْرٍ فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَأَهْرَيْقَتَا وَقَالَ: إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شَرْبَهَا حَرَّمَ ثَمَنَهَا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ أَفْضَلَ خِصَالِ هَذِهِ الَّتِي بَاعَهَا الْغُلَامُ أَنْ يُتَّصَدَّقَ بِثَمَنِهَا.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَعَنْ صَفْوَانَ وَفَضَّالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مِثْلَهُ<sup>۱</sup>.

محمد بن مسلم می‌گوید: امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که غلامی را در باغ انگوری گذاشت که برای او انگور یا آب انگور بفروشد، ولی غلام خمر درست کرده فروخت، فرمودند: [معامله باطل بوده و] ثمنش درست نیست. سپس فرمودند: مردی از ثقیف دو مشک خمر برای رسول الله صلى الله عليه وآله هدیه آورد، ولی حضرت دستور دادند آن دو را بر زمین ریختند و فرمودند: آن کسی که نوشیدن آن را حرام کرده، ثمن آن را هم حرام کرده. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: بهترین روش در مورد این چیزهایی که غلام فروخته، آن است که ثمن آن را صدقه بدهد.

شاهد، این قسمت روایت است که فرمودند: «إِنَّ أَفْضَلَ خِصَالِ هَذِهِ الَّتِي بَاعَهَا الْغُلَامُ أَنْ يُتَّصَدَّقَ بِثَمَنِهَا» در این جا با این که معامله باطل بوده و باید پول را به بایع پس دهند، حضرت بدون این که بفرمایند از بایع و مالک فحص کنید، می‌فرمایند صدقه دهید.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، کتاب التجاره، ابواب ما یکتسب به، باب ۵۵، ح ۱، ص ۲۲۳ و الکافی، ج ۵، ص ۲۳۰.

## نقد

اولاً: مورد به گونه‌ای بوده که اصلاً فحوص امکان نداشته؛ چون مشتری می‌آمد خرید می‌کرد و می‌رفت و معلوم نبود از کجا آمده و در کجا هست، نمی‌توان او را پیدا کرد، خصوصاً این‌که اگر اعلام کند کسی که از من خمر خریداری کرده بیاید پولش را پس بگیرد، در چنین مواردی کسی به این سادگی حاضر نیست خودش را معرفی کند. پس امکان فحوص نیست یا حرج است.

ثانیاً: این اطلاق هم قابل تقیید است؛ یعنی «یتصدق بثمانها اذا لم يعرف مشتريها».

### - روایت ابی علی بن راشد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الرَّزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ اشْتَرَيْتُ أَرْضاً إِلَى جَنْبِ ضَيْعَتِي بِالْفَيْ دِرْهَمٍ فَلَمَّا وَقَيْتُ الْمَالَ خَبِرْتُ أَنَّ الْأَرْضَ وَقْفٌ فَقَالَ: لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ وَلَا تُدْخِلُ الْغَلَّةَ فِي مَالِكَ وَادْفَعَهَا إِلَى مَنْ وَقَفْتُ عَلَيْهِ قُلْتُ: لَا أَعْرِفُ لَهَا رَبًّا قَالَ: تَصَدَّقْ بِغَلَّتِهَا.<sup>۱</sup>

این روایت از لحاظ سند به خاطر محمد بن جعفر الرزاز و ابن علی بن راشد ناتمام است. البته جناب شیخ صدوق هم این روایت را با سند صحیح خود از محمد بن عیسی از ابی علی بن راشد نقل کرده که آن هم به خاطر عدم احراز وثاقت ابی علی بن راشد ناتمام است.<sup>۲</sup>

ابی علی بن راشد می‌گوید از امام کاظم عليه السلام [یا امام رضا عليه السلام] سؤال کردم و عرض کردم: فدایتان شوم! من زمینی را به قیمت دو هزار درهم کنار مزرعه‌ام خریدم، وقتی که پول را دادم خبر دار شدم که این زمین وقف است. حضرت فرمودند: شراء وقف جایز نیست و غله‌ی آن هم داخل در ملک نمی‌شود، آن را به موقوف علیهم بده. عرض کردم: آن‌ها را نمی‌شناسم، فرمودند: غله‌ی آن را صدقه بده.

در این روایت هم وقتی حضرت می‌فرمایند مال را به موقوف علیهم بده، عرض می‌کند آن‌ها را نمی‌شناسم، حضرت نیز بدون این‌که بفرمایند پس فحوص کن، می‌فرمایند غله‌اش را صدقه بده.

## نقد

۱. همان، باب ۱۷، ح ۱، ص ۳۶۴ و الکافی، ج ۷، ص ۳۷.

۲. بعضی مثل جناب محمد تقی مجلسی رحمته الله از روایت صدوق به صحیحه تعبیر کرده و از روایت شیخ و کلینی تعبیر به کالصحیح فرموده است.

علامه مجلسی هم از روایت صدوق تعبیر به صحیح کرده و از روایت کلینی و شیخ به مجهول.



این روایت هم اطلاق دارد و قابل تقیید است. علاوه بر آن که طبیعت قضیه آن بوده که حتی با فحص هم موقوفٌ علیهم مشخص نمی شدند؛ زیرا موقوفٌ علیهم خود انگیزه برای طلب غله‌ی وقف داشتند و مراجعه نکرده بودند.

### - روایت علی بن میمون الصائغ:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونِ الصَّائِغِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَمَّا يُكْنَسُ مِنَ التُّرَابِ فَأَبِيعُهُ فَمَا أَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: تَصَدَّقُ بِهِ فَإِمَّا لَكَ وَإِمَّا لِأَهْلِهِ قَالَ قُلْتُ: فَإِنْ فِيهِ ذَهَبًا وَفِضَّةً وَحَدِيدًا فَبِأَيِّ شَيْءٍ أَبِيعُهُ؟ قَالَ: بَعُهُ بِطَعَامٍ قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ لِي قَرَابَةٌ مُحْتَاجٌ أُعْطِيهِ مِنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مِثْلَهُ<sup>۱</sup>.

این روایت هم از لحاظ سند به خاطر علی بن حدید و علی بن میمون الصائغ ناتمام است.

علی بن میمون الصائغ می گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال کردم خاکروبه و بُراده‌های طلا و نقره را که [در کارگاه طلا و نقره سازی جمع می شود] می فروشم، با ثمن آن چه کار کنم؟ فرمودند: تصدق بده که یا برای خودت محسوب می شود یا از طرف مالکان آنها. عرض کردم: در آن طلا، نقره و آهن وجود دارد، در مقابل چه چیزی بفروشم؟ فرمودند: در مقابل طعام بفروش. عرض کردم: اگر در میان خویشاوندانم فرد محتاجی باشد به او بدهم؟ فرمودند: بله.

در این روایت هم حضرت بدون این که بفرمایند از مالکانشان فحص کن، می فرمایند صدقه بده. پس معلوم می شود فحص واجب نیست.

### نقد

این روایت مربوط به ما نحن فیهِ نمی شود؛ زیرا براده‌هایی که موقع ساختن از طلا و نقره‌ی هر کسی به جا می ماند، آن قدر کم است که تالف محسوب شده و ارزش مالی ندارد، ولی به مرور زمان که جمع می شود، کمی قیمت پیدا می کند. پس نسبت به هر کسی مالیت ندارد تا بگوییم فحص از مالکش لازم است یا خیر، و اصل این عملی که تصدق بدهد نیز عمل مستحبی است. بنابراین مربوط به ما نحن فیهِ نمی شود.

### - روایت دیگر علی بن میمون الصائغ:

۱. همان، ج ۱۸، تتمه کتاب التجارة، ابواب الصرف، باب ۱۶، ح ۱، ص ۲۰۲ و الکافی، ج ۵، ص ۲۵۰.

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِمْرَانَ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَلِيِّ الصَّائِعِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ تُرَابِ الصَّوَاغِينِ وَ أَنَا نَبِيْعُهُ قَالَ: أَمَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَسْتَحِلَّهُ مِنْ صَاحِبِهِ قَالَ قُلْتُ: لَأِذَا أُخْبِرْتُهُ أَتَهْمَنِي قَالَ: بَعَهُ قُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ نَبِيْعُهُ؟ قَالَ: بِطَعَامٍ قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ أَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ تَصَدَّقْ بِهِ إِمَّا لَكَ وَ إِمَّا لِأَهْلِهِ قُلْتُ: إِنْ كَانَ ذَا قَرَابَةٍ مُحْتَاجاً أَصِلُهُ قَالَ: نَعَمْ.<sup>۱</sup>

این روایت هم از لحاظ سند ناتمام است.

علی الصائغ می گوید: از ایشان [مضمرة است] درباره‌ی خاکروبه‌ی صواغین و زرگران سؤال کردم که من آن را می‌فروشم، فرمودند: آیا نمی‌توانی از صاحبانشان طلب حلیت کنی؟ عرض کردم: خیر اگر این‌طور بگویم مرا متهم می‌کنند [که عمداً این‌چنین کرده‌ای] فرمودند: بفروش. عرض کردم: در مقابل چه چیزی بفروشم؟ فرمودند: در مقابل طعام. عرض کردم: با آن چه کار کنم؟ فرمودند: تصدق بده که یا برای تو محسوب می‌شود و یا از اهل آن. عرض کردم: اگر از خویشاوندانم محتاجی بود به او بدهم؟ فرمودند: بله.

استدلال به این روایت و جواب آن مانند روایت سابق است.

بنابراین نتیجه این شد که فحص از مالک واجب است، اما این که چه مقدار فحص لازم است، این شاء الله خواهد آمد.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

۱. همان، ح ۲ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۸۳.